

این داستان واقعا واقعی است ...



شاعر و نویسنده
حامد مسکری

سال ها پیش جایی کارمند بودم، با حدود صدوپنجاه همکار در بخش های مختلف. خیلی همدیگر را نمی شناختم و فقط با برویچه های اتاق خودمان در ارتباط بودیم، یک روز با قطار از کرمان رسیدم و دیگر نشد به خانه بروم و مستقیم رفتم سرکار، توی قطار خوب خوابیده بودم و تمام طول روز را کوفته بودم، حوالی

دو، سه بعد از ظهر رفتم توی نمازخانه نمازم را که خواندم کمی دراز کشیدم و پاهایم را زدم به دیوار که خون به مغزم برسد، همکاری دیگر از طبقه ای دیگر آمد نمازش را خواند ووقتی گفتم قبول باشد،گفت چی شده؟ گفتم دیدشب توی قطاربد خوابیدم وبدنم کوفته است.گفت برگرد ماساژت بدهم، ماساژ داد و انصافا هم بلد بود، بعد از پایان ماساژ شماره موبایلش را داد و گفت باز هم ماساژ خواستی بگو بیایم نمازخانه در خدمتم، از محبتش تشکر کردم و گفتم بی ادبی نمی کنم و شرمند شمایم بابت همین چند دقیقه. یکی دوبار باز هم اتفاقی همدیگر را دیدیم و یک بار دیگر دوبار در حد همین چند دقیقه دستی توی کتف هایم کشید.

یک روز ظهر اواسط ماه بود که زنگ زد، گفت: شرمند من شهریه مدرسه دخترم را بدهکارم و اگر داری تا سرماه که حقوق

مسافر نوشت

شام آخر پاییز



قطار از ایستگاه آزادی عبور کرد و رسید به زیر میدان پارک، همچنین که اولین پرتوهای آفتاب خودشان را انداختند توی واگن و تصویر آسمان از شیشه هویدا شد، پیرزن نشسته روی صندلی اول مثل گلی که به آب یا نور رسیده باشد از حالت کز کرده درآمد و سرش را آورد بالا و لبه چادرگل دارش را گردکرد دور صورتش که بیرون را ببیند.

بلند گوی قطار گفت «ایستگاه پارک ملت» پیرزن بدون اینکه مخاطب خاصی را در نظر داشته باشد گفت «آخ پارک ملت، آخر هفته، غروب پنجشنبه یا جمعه با حاج رضا می آمدم پارک ملت لب استلخ منسستم، چوونا زیاد میامذن، بعد کمی بیرون را تماشا کرد و از زن جوان بغلی پرسید «امروز چند شنبه ی؟» زن گفت «سه شنبه، پیرزن دوباره بیرون را تماشا کرد و گفت «مگم ای پنشنیه دمی گوجه درست کنم آمدم پارک شامانم بیارم، ای غذا ره حاج رضا دوست دره! خدا ر چه دیدی شاید سیوار او چرخ فلک بزرگه هم شدم، بعد برگشت رو به طرف زن و ادامه داد «مو البتن مترشم سوار شم، ولی حاج رضا مگه از او بالا شهر خیلی قشنگه، تازه حرمم دیده مره، پیرزن دوباره خیره شد به بیرون و قطار چند ایستگاه دیگر را از میان بولوار وکیل آباد و زیر درختان گذشت.

پیرزن دوباره بدون در نظر گرفتن مخاطبی گفت «آخ نیکو برگای ای درختای توت زرد شده، ریخته، امسال

مناجات و حکایات

و بر مردمان واجب است که در کسب علم کوشند و فهم را در آن معتبر دارند که طلب علم و ساختن توشه آخرت از مهمات است و زنده را از دانش و کردار نیک، چاره نیست و نیز نور ادب، دل را روشن کند و داروی تجریت. مردم را از هلاک چهل برهاند، چنان که جمال خورشید روی زمین را منور گرداند و آب زندگانی عمر جاوید دهد و علم به کردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش، نیکوکاری است و کم آزاری.

می دهند ۲۰۰هزار تومان به کارتم بزن، با افتخار شماره کارتش را گرفتم و برایش واریز کردم، سه چار ماهی گذشت و من اصلا یادم رفتم که به این بنده خدا پول قرض داده ام، تااینکه آن مجموعه تصمیم به تعدیل نیرو گرفت و آقای ماساژور هم جزو نیروهای تعدیلی بود. توی گروه تلگرامی اداره مان یک متن خداحافظی

نوشت و کلی آه و ناله و این ها که من رفتم و خدا لعنت کند مدیران اداره را که حق من و بقیه تعدیلی ها را خورده اند و کلی نفرین و عروجز که خدا ظالمان را نبخشد. بعد هم گروه را ترک کرد. من تازه یادم آمد که از من پول قرض کرده بود، یک هفته بعد که گفتم شاید اعصابش آرام تر شده باشد زنگ زدم و گفتم، اگر زحمتی نیست و می توانی پولم را برگردان؟

یک کمی این پا و آن پا کرد و گفت: حاجی می دانی ماساژ جلسه ای چند است؟ سه بار ماساژ گرفتی دویست تومان نمی خوا هی برای سلامتی و کوفتگی ات خرج کنی؟ تلفن را قطع کردم و مثل سیامک انصاری رو به دوربینی که نبود زل زدم.

*به لهجه مردم کویر بم، به سیزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

۴۶٪
رطوبت هوا

۱۳°
↑ ۱°
۸ ظهر
۶ شب
۳ عصر
۱ صبح

● ۱۱:۲۰:۰۶:۰۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۴۲
● ۱۶:۱۹:۳۷ غروب آفتاب ۰۵:۰۸:۱۸
● ۱۶:۴۰:۰۷ اذان مغرب فردا ۰۶:۳۶:۰۶

● ۱۱:۲۰:۰۶:۰۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۴۲
● ۱۶:۱۹:۳۷ غروب آفتاب ۰۵:۰۸:۱۸
● ۱۶:۴۰:۰۷ اذان مغرب فردا ۰۶:۳۶:۰۶

اول شخص

دل من یه روز به دریا زد و رفت

یادی از خواننده محبوب، مرحوم ناصر عبداللّهی هم زمان با سالروز درگذشت او



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

سال ۷۴ بود که برنامه «صبح خیر ایران»، با مرکز هرمزگان ارتباط زنده تصویری گرفته بود تا اقبال واحدی بینندگان را با صدا و تصویر جوانی ناشناخته از اهالی بومی بندرعباس آشنا کند. قرار بود ترانه «ابوالفضل» با ترانه و صدای ناصر عبداللّهی به طور زنده به مناسبت روز جانباز اجرا شود. نتیجه اعتماد اقبال واحدی به ناصر عبداللّهی، انتشار ترانه، با فاطمه بنت نبی، بود که با گویش محلی ناصر عبداللّهی و ترانه زیبایی علی معلم به قلب و جان مخاطب آن روزها نشست. مخاطبی که با بعدی

تازه از موسیقی محلی جنوب روبه ر و شده بود که تلفیقی از عناصر جنوبی و فضا سازی های پاپ بود. ناصر عبداللّهی پیش از اجرا در برنامه «صبح خیر ایران»، چندین سال در صدا و سیما ی هرمزگان آهنگ سازی می کرد. پیانو، گیتار، کیبورد و سازهای کوبه ای را به خوبی می نواخت و صدایش در دسته بندی باس جای می گرفت. یک سال پس از حضور در قلاب شبکه ملی، همراه با همسرش راهی تهران شد و کمی بعد با معرفی محمدعلی بهمنی به انتشارات دارینوش، آلبوم «عشق است و دوست دارم» را تولید کرد. ناصر عبداللّهی سبک موسیقی اش متأثر از ابراهیم منصفی ترانه سرا و آهنگ ساز هرمزگانی بود اما هرگز نمی توان او را به تقلید متهم کرد. او خواننده ای بود که از هیچ کس تقلید نمی کرد و در عین حال تقلید از او کار هر کسی نبود. عبداللّهی بارها بابت ترانه مشهور «نصرایا، به بازسازی قطعه ای اسپانیولی متهم شده بود. اما در دفاع از اثر

روایت روز

فوتبال فقط ورزش نیست

فوتبال یک ورزش نیست، چه بخواهیم چه نخواهیم. شاید به جرئت بتوان گفت فوتبال تنها ورزشی است که با مباحث فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گره خورده است. بعد پیروزی تیم ملی کشورمان بر ولز خیابان های مشهد پر بود از جشن و سرور مردم. آدم های مختلف از لحاظ سن و جنس و پوشش و عقاید فکری مختلف به خاطر یک حس مشترک ملی به خیابان آمده بودند و خوش حالی شان را به اشتراک گذاشته بودند. اما همین پدیده اجتماعی همیشه مورد سوءاستفاده سیاسیین بوده است. چندین نفر

از مزدبگیران رسانه های سعودی و انگلیسی قبل جام جهانی تلاشی گسترده کردند که ایران از جام جهانی حذف شود. مسیح علینژاد که یکی از وطن فروش های محوری این جریان بود درضربه زن به ایران، با استقبال مکرون رئیس جمهور فرانسه روبه ر و شد و به دیدار خصوصی وی رفت و در کنار هم عکس یادگاری گرفتند و مکرون حمایت خودش را از آشوب های خیابانی ایران اعلام کرد. با شکست پروژه حذف ایران که قبلا این پروژه را بر سر روسیه عملیاتی کرده بودند، عملیات روانی برای بازی نکردن بازیکنان و خواندن سرود ملی و اهانت به پرچم جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. همه پروژه ها به لطف الهی شکست خورد و تیم ملی نمایشی خوب از توان ایران را به اجرا گذاشت.

در کف خیابان بعد بازی ولز ولی پیروزی عظیم تری برای ایرانیان رقم خورد و مردم در کنار هم پرچم را برافراشتند و سرود عشق به وطن خواندند. همه این ها گذشت و فرانسه به فینال رسید. مکرون خودش را به قطر رسانده بود تا جام قهرمانی



برای مادرم

جمعی از زنان سرپرست خانوار هر ساله در ایام محرم وفاطمیه هنرشان را خرج دوختن

پرچم های عزاداری هیئات مشهد می کنند.

عکس: حدیث فقیری / شهرآرا

SHAHRRARANNEWS.IR

۳شنبه
۲۹ آذر ۱۴۰۱
شماره ۲۵
جمعه اول ۱۴۴۴
شماره ۲۴۴۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

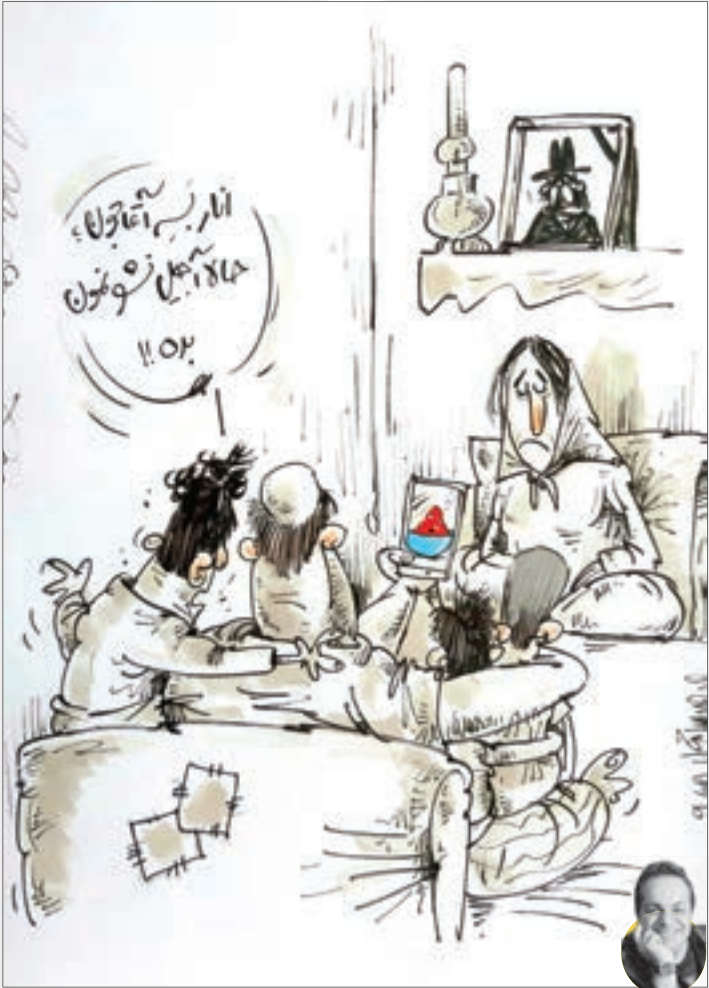


میثاق نامه اخلاق حرفه ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۱۱ - ۵
- نمایان: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



در حاشیه گرانی آجیل و میوه شب یلدا

محمدرضا

میرشاهولد

شوخی بی شوخی

درخواست استخدام

ضمن سلام و عرض احترام حضور مدیریت اتاق کنترل و بازرسی اتاق اصناف مشهد، از آنجا که گفته بودید به مناسبت شب یلدا تیم های نظارتی مشغول رصد قیمت ها هستند، این جانب نیز درخواست همکاری برای نظارت بر قیمت ها را دارم.

اگر از سوابق کاری این جانب جویا باشید بنده سال های سال است بر قیمت ها هم در فضای مجازی و هم در فضای حقیقی نظارت می کنم. مثلاً در یکی از سایت های خرید و فروش کالا آن قدر روی قیمت اجناس مختلف کلیک کردم که که ناگهان یک پیغام روی صفحه کامپیوتر ظاهر شد با این مضمون: «تو که مشتری نیستی، این قدر وقت ما رو بگیر»

خلاصه اولین جایی که تاب نیاوردند به قیمت هایشان نظارت کنم همانجا بود. زیرا بعد امدودم کردند از آن زمان دیگر نتوانستم با آی پی خودم وارد آن سایت شوم.

همچنین نظارت من بر قیمت ها در فضای حقیقی هم ادامه یافت مثلاً نظارتم این قدر مستمر بود که شیشه بعضی مغازه ها لک شده بود از بس دماغم را به شیشه چسبانده بودم و قیمت هایشان را از پشت شیشه مغازه ها رصد می کردم.

من رصد کردن قیمت ها را خیلی دوست دارم و برخی تجربیات را هم کسب کرده ام. مثلاً یاد گرفتم آدم زمانی که قیمت سکه را رصد می کند اصلاً نباید به دست شویی

